



همایون امامی مولانا در قاب مستند

چندصد سال از قدمت نخستین ترجمان مثنوی و مولانا به زبان آلمانی می‌گذرد. از آن پس شاهد رویکرد فزاینده دنیای غرب، به ویژه آمریکا به مولانا بوده و هستیم. اگر در فاصله ۱۶ تا ۲۶ آذرماه سری به قونیه بزنیم، این خیل عاشق را خواهیم دید که از سراسر جهان، خود بگذاشته، محو شعر و اندیشه مولانا، دست افشان و پای کوبان با نوای نی و از اعماق وجود مثنوی می‌خوانند. اینان اگر چه هم چون یک فارسی‌زبان، به ظرایف معنا و سحر کلام مولانا راهی نمی‌توانند داشت، لیکن این کمبود را به یاری اشتیاق و همدلی چاره کرده و می‌کوشند هر بار بیش از پیش به رمز و راز کلام مولانا پی ببرند. آنان مثنوی می‌خوانند، نه از راه زبان که از راه معنی، هر چند در ترجمه مغلوط، و عاری از روح لطیف بیان فارسی آن باشد، کافی است تا این سالکان حق و حقیقت را به قونیه بکشاند تا به زیارتی آتش اشتیاق بنشانند، و با حضور در مجلس سماع، دست افشان و پای کوبان به عادت ذره، در نور وجود حضرت مولانا گم شوند.

مستندسازان نیز به دو صورت، قاب فیلم‌های مستندشان را، با یاد و سیمای ایشان تیمن می‌بخشند.

نخست با ثبت نحوه برگزاری مراسم عروس و دو دیگر با پرداختن به زندگی و سیر و سلوک حضرت مولانا. در این گفتار، می‌کوشم خواننده علاقه‌مند را با چند فیلم مستند که در این زمینه ساخته شده‌اند، آشنا سازم. و اگر مجال یاری کرد، پاره‌ای کاستی‌هاشان را مورد اشکافی قرار دهم. لازم به یادآوری است که این آثار از ارزش‌های یکسانی برخوردار نبوده و هر یک به فراخور نگاه سازنده و اهدافی که داشته است، به موضوع مورد نظر نزدیک شده‌اند. این آثار به ترتیب عبارتند از: مجموعه مستند از شمس تا شمس (۱۳۸۲)، ساخته آرد عطارپور، رقص عشق (۱۳۷۸)، ساخته بهزاد خداویسی، رومی شاعر قلب‌ها (۱۹۹۸)، ساخته هایدن ریس^۲، محصول آمریکا، و تساهل^۳ (۱۹۹۵)، ساخته فنی گرگیگر^۴.

مجموعه مستند از شمس تا شمس (۱۳۸۲)/ آرد عطارپور

عطارپور در این مجموعه چهار قسمتی می‌کوشد اطلاعات مبسوطی در مورد زندگی و احوال حضرت مولانا از یک سو، و چند و چون مراسم عروس، از سویی دیگر ارائه دهد. در نخستین قسمت، که در زمانی برابر ۲۵/۲۵ دقیقه ارائه شده است، ابتدا قونیه را در یک روز برفی می‌بینیم، خیابان‌ها با عبور اتوموبیل‌ها و رهگذران گاه و بی‌گاه. راوی در اهمیت و جایگاه مولانا در قونیه می‌گوید:

«اینجا قونیه است. آخرین اقامتگاه پیر بلخ. مولانا جلال‌الدین رومی. مولانا در اینجا بیش از چهل سال زندگی کرد، و در همین جا از زندگی خاکی جدا شد. شهر هنوز هم با او نفس می‌کشد؛ و مزارش همچون نگینی بر انگشتری شهر می‌درخشد.»

در ادامه تصاویری از سماع و تصاویر دیگری که به قول راوی از موزه‌ها گرفته شده، و مزار مولانا را در سده‌های پیشین نشان می‌دهد، به نمایش گذاشته می‌شود. در ادامه با فضای درونی مزار مولانا، روبه‌رو می‌شویم؛ فضایی که عملاً آرامگاه خانوادگی مولانا و نزدیکان اوست، و افرادی چون سلطان‌العلماء (پدر مولانا)، سلطان‌ولد (فرزند مولانا)، طلاخاتون (همسر مولانا)، کیمیا خاتون (فرزند مولانا) و حسام‌الدین چلبی (شاگرد و مرید برگزیده مولانا). در ادامه از گنبد سبز مزار مولانا که به قبه‌الخضراء معروف است، سخن به میان می‌آید؛ و بعد به وسیله چند طرح گرافیکی که لحظات مختلف سماع را به نمایش گذاشته‌اند، به برنامه سماع وارد می‌شویم. راوی ما را از تغییری که در سماع نسبت به گذشته روی داده آگاه می‌کند. خواننده مردی که در آغاز با قرائت اشعار مولانا به زبان فارسی، زمینه را برای گرمی بیشتر آن مهیا می‌کند، قبلاً در برنامه نبوده است. این اشعار چنین‌اند:

«سلطان‌العلماء، ای برگزین ذوالجلال، پاک و بی‌همتا، ای دوست نازنین حق، صدر

بدر کائنات، نور چشم انبیاء، چشم و چراغ ما تو، ای مولانا.»

سپس به آیینی خاص و با تعظیم در برابر شیخ مراسم سماع آغاز می‌شود. دور اول سماع کوتاه است،

و پس از وقفه‌ای کوتاه، بارخصت شیخ، دور دوم سماع آغاز می‌شود. با توجه به نمادین بودن پاره‌ای موارد^۵ در سماع، توضیحات روشن‌گر راوی، حاکی از عمق پژوهش فیلم است.

لیکن به‌رغم تمام تلاش عطارپور در پرداختن به جزئیات و ظرایف مراسم، متأسفانه نکاتی مبهم باقی می‌مانند. از جمله دلیل دویارگی مراسم سماع، زمان دقیق هر قسمت، ویژگی تلقی فلسفی پیروان مولانا در ارتباط با تبیین جهان، و تغییرات و تجدید نظرات احتمالی در سیمای امروزی آن. با توجه به وزن و جایگاه موسیقی در این مراسم، جا داشت که این عامل بیشتر مورد ابضاح قرار گیرد.

در بخش دوم، که با زمانی برابر ۳۵/۳۶ (دقیقه) ارائه شده است، بیشتر به معرفی فضای داخلی مزار پرداخته می‌شود. فضاهایی چون: مسجد، سماع‌خانه، کتابخانه، آشپزخانه و موزه لباس‌ها. در آغاز این بخش راوی از **علاءالدین کیقباد** می‌گوید که باغ مزار را به پدر مولانا هدیه کرده است. در بخش‌های دیگر نیز با ظرایفی از نحوه زندگی و فعالیت در این مکان آشنا می‌شویم. به عنوان مثال می‌توان به ظروفی مسی اشاره کرد که از همان زمان مولانا باقی مانده است، و یا از سطح چوبی ساده‌ای که با یک گل میخ به کار تمرین و آموزش سماع برای نوآموزان می‌آمده است. شیوه صرف غذا در آشپزخانه و رعایت سلسله مراتب بین نوآموزان و سماع‌گران و اساتید، چله‌نشینی تازه‌واردانی که قصد پیوستن به جرگه سماع‌گران و حلقه مریدان مولانا را داشته‌اند و...

پرداختن به جزئیاتی از این دست، بر حلاوت این بخش افزوده است. در این بخش، **دکتر ارول اردوغان**، رئیس موزه مولانا در تصویر ظاهر شده و به صورت همزمان به ارائه توضیحاتی به زبان فارسی به مولانا و بنا بیشتر می‌پردازد.

صرف‌نظر از ویژگی‌های بنا و معماری، سری هم به حیاط موزه می‌زنیم؛ جایی که تعدادی از یاران و دوستان مولانا در آن خفته‌اند. عطارپور با نمایش صحنه‌هایی از سماع به شیوه تک‌رنگ و سپیا، موفق می‌شود تصاویر حال را به جای تصاویر گذشته به نمایش بگذارد، و بدین ترتیب خاطره سماعی تاریخی که در سده‌های پیش برگزار شده را تجسم بخشد.

در بخش سوم این مجموعه که ۲۶/۱۲ دقیقه طول می‌کشد، در آغاز یکی از مشایخ هم‌عصر مولوی به نام **صدرالدین قونوی** معرفی می‌شود. در این بخش یک‌بار دیگر به فضای داخلی مزار باز می‌گردیم تا با مقدماتی به نحوه مرگ شمس و مزار او برسیم. دکتر اردوغان، رئیس موزه مولانا، روایتی از ماجرای کشته شدن شمس به دست **علاءالدین** پسر کوچک‌تر مولانا را تعریف می‌کند، و از چاهی سخن می‌گوید که به سال ۱۹۶۳ در زیرزمین همان‌جا کشف شده و با شواهدی که در دست است، همان چاهی است که **علاءالدین** شمس را پس از کشته شدن در آن مدفون کرد. در ادامه دکتر **ابوالقاسم تفضلی** با افزودن توضیحاتی در مورد نحوه کشف چاه و برخورد سایر مولاناشناسان با این قضیه، آن را نادرست و ساختگی دانسته، بنا به ادله و شواهدی اعلام می‌دارد که مزار شمس تبریزی

نه در قونیه، که در خوی است. به خوی می‌رویم، و مناره شمس را که در یکی از محلات مسکونی خوی قرار دارد، می‌بینیم. راوی در تأیید این نظر، از روایت سرگشتگی مولانا پس از غیبت شمس یاد می‌کند، سرگشتگی خاصی که او را در جست‌وجوی مراد خود، به خوی می‌کشاند. مولانا از پایین مناره به بالا می‌نگرد. شمس را در بالای آن می‌یابد. بالا می‌رود. شمس را در پایین مناره می‌بیند، و چون پایین می‌آید، شمس ناپدید شده است. روایات و افسانه‌هایی از این دست، بر حلاوت روایت عطارپور از ماجرای شمس و مولانا می‌افزاید.

در قسمت چهارم یک بار دیگر به سماع‌خانه، و سماع، همچون زمینه کلی مجموعه، که بستری برای بحث درباره مولانا است، باز می‌گردیم. در این بخش که به سیطره مولانا بر دل‌های جهانیان می‌پردازد، ما را ابتدا به بلخ زادگاه مولانا می‌برد. روزگار دشوار جنگ است، و فقر حاکم بر بلخ جایی برای سماع و ذکر باقی نگذاشته است. از آنجا به دهلی نو می‌رویم. برنامه مولوی خوانی به راه است، و در ادامه باز به قونیه بازگشته و سماع مریدان مولوی را پی می‌گیریم. این تصاویر که تا حدودی ابعاد محبوبیت مولانا را در غرب می‌نمایاند، زمینه‌ای فراهم می‌کند، تا ما خیلی از عشاق مولانا که از کشور هلند به قونیه آمده‌اند، را بهتر درک کنیم. وجود سکائسی مونتازی در فیلم، که در خود نماهایی از قونیه، بلخ، دهلی نو و خوی را یک جا به هم متصل ساخته، مجالی فراهم می‌آورد تا ابعاد شخصیت و تأثیر اندیشه وی بهتر آشکار شود. در بخش پایانی این قسمت دکتر تفضلی از مثنوی می‌گوید و از دوران کتابت آن تا امروز را در پی شناخت معتبرترین نسخه مثنوی مرور می‌کند.

بی‌تردید با توجه به عظمت ابعاد فکری، فلسفی، و زندگی روحانی مولانا، از شمس تا شمس بسیاری از پرسش‌ها را پاسخ نگفته به پایان می‌رسد، قصوری نیست. کمی تأمل در قالب تلویزیونی برنامه که به واسطه حضور تعیین کننده مخاطب عام، در راهیابی به عمق با محدودیت مواجه است، ما را وامی‌دارد تا متناسب با گنجایش ظرف تعیین شده از آن متوقع باشیم. به هر حال به رغم وجود پاره‌ای کاستی‌ها، در مجموع این مستند اطلاعات مفیدی به مخاطب عام می‌دهد. از این رو بهتر است از آن چون معارفه‌ای برای شناخت مولانا یاد کنیم. در آمدی که ما را به اقیانوس پهناوری متصل می‌سازد که برای کسب فیض و معرفت از آن بایستی زحمت سال‌ها جست‌وجو و مطالعه را به خود هموار سازیم. به قول حضرت مولانا:

آب دریا چون نمی‌شاید کشید

پس به قدر تشنگی باید چشید

رقص عشق (۱۳۷۸) / بهزاد خداویسی

فیلم با گفتاری از شیخ اشراق آغاز می‌شود:

«جان قصد بالا کند، همچو مرغی که خواهد خود را از قفس به در اندازد، و قفس تن مانع آید. مرغ جان قوت کند، و قفس تن را از جای برانگیزاند. اگر مرغ را قوا عظیم بود، پس قفس بشکند، و برود، و اگر آن قوت ندارد، سرگردان شود، و قفس را با خود می گرداند.»

زیبایی تعبیر سهروردی از سماع و گزینش آن در آغاز فیلم، از هوشمندی خاصی خبر می دهد. توقع را بالا می برد. و متأسفانه این هوشمندی در فیلم جاری و ساری نمی شود. فیلم ساختار دوپاره ای دارد. آن چنان که تو گویی بخش های مربوط به قونیه و سماع، به صورتی گزارشی و بی هیچ اندیشه و تحقیقی، تصویربرداری شده، و سپس در تهران بر این مواد تصویری، با افزودن صحنه هایی، چه به صورت زنده و چه به صورت طراحی، ساختار فعلی فیلم سامان داده شده است. فیلم از دو نیمه برخوردار است، نیمه نخست که تصاویری جسته گریخته، گفتار توضیحی فیلم را پوشش می دهند. لحن گفتار ادیبانه است، و بر این سمت گیری اصرار دارد. در این میان رابطه گفتار و تصویر فراموش شده و تنها رشد وجه اطلاعاتی فیلم، و رفع یکی از کاستی های بارز آن، بیشتر مد نظر است تا بنانهادن ساختاری محکم و اندیشه در بیان سینمایی:

«سپهر هنر و فر و ادب ایران زمین، هزار خورشید دارد. و مولانا محمد جلال الدین بلخی، در این سپهر، یکی از درخشنده ترین است. تا پرواز به این سپهر، سفر بسیار باید. همچون سفر دراز مولانا. هفتصد و هفتاد سال پیش. گیتی هزار سال پس از مسیح، هنوز مسخر شرق بود، و رومیان هراسیده از ضرب شمشیر سلجوقیان، به پاسبانی بازمانده تمدن یونان ایستاده بودند، نبرد صلیب و هلال پایان یافته بود، و ذوق و شوق هنر ایرانی...»

در گفتار از مهاجرت خانواده جلال الدین محمد همچون گریز از فتنه مغول یاد می شود. سفری که بلخ و نیشابور و مکه و قونیه را شامل می شود. قونیه به عنوان اقامت گاه دائمی برگزیده می شود، جلال الدین محمد بزرگ شده و بر مسند تعلیم تعلم می نشیند. در آستانه چهل سالگی با شمس روبه رو شده و آن داستان برکشیدن کتاب از آب^۶ که ساخته و پرداخته اذهان ساده انگار است، در عین حال که به واسطه ضعف تحقیق با داستان دیگری داستان آتش افتادن در کتاب ها - اشتباه گرفته می شود، در فیلم همچون رخدادی واقعی مورد اشاره قرار می گیرد.

در گفتار می شنویم که سلطان العلماء - پدر مولانا - به علت بیم از لشکرکشی مغول مهاجرت اختیار کرد. حال آنکه علت اصلی مهاجرت وی اختلاف او با سلطان محمد خوارزمشاه و نیز استاد وی فخر رازی بود. اگر چه بیم لشکرکشی تاتار نیز بر تصمیم وی بی تأثیر نبوده است، لیکن علت اصلی، همان اختلاف با سلطان محمد خوارزمشاه بوده است^۷. با توجه به سادگی دسترسی به آن، بروز چنین

اشتباهی، حاکی از کم توجهی به مرحله تحقیق است. مورد دیگری که دال بر سطحی بودن پژوهش است، در کاربرد واژه عرس خود را نشان می‌دهد. در آستانه ورود به مجلس سماع، راوی از سماع با عنوان رقص عرس یاد می‌کند، بی‌هیچ اشاره‌ای به تلفظ درست این واژه که همان واژه عروس فارسی است، که در گویش ترکان قونیه به این تغییر تن سپرده است.

فیلم که از ساخت و بافتی سینمایی بی‌بهره است، با فردی بهزاد خداویسی شروع می‌شود که در جاده‌های خارج شهر قونیه به سوی مزار مولانا پیش می‌رود. خداویسی در آخرین نما که بر بالای بار یک وانت نشسته و در غروب مولانا می‌خواند، در مسیر قونیه رها می‌شود تا راوی اطلاعاتی در باره زندگی و حوادث مهم زندگی وی بیان دارد. همان‌طور که اشاره شد خداویسی به کمک چند طرح، عکس و نقشه که در لابه‌لای آن شمایل مولانا نیز دیده می‌شود برای این پاره از فیلمش پوششی تصویر تدارک می‌بیند. در نماهای بعد او را شباهنگام در خیابان مشرف به مزار مولانا می‌بینیم. در نگاهی بسیار سریع بخش‌هایی از فضای داخلی مزار مولانا را می‌بینیم. بر این تصاویر راوی از تاریخچه سماع مریدان مولوی در قونیه می‌گوید. از سال‌های ممنوعیت سماع، و بسته شدن در سماع خانه، و دست‌آخ‌ر این که دولت ترکیه با تخصیص یک زمین ورزش به سالن سماع، مجدداً آن را برای کسب درآمد، احیا کرده است:

«زمانه نو گشت و زمامدار تازه آمد. گنجینه‌های دین و رسم و عرف، به تاراج رفت، تا نقاب اروپایی، بر چهره ترکان آسیایی بنشیند. سماع و سماع‌خوان و سماع‌خانه هم حکم ممنوع گرفت. بسی درویش که از فراق فوت کرد. کلام فارسی زبان مولانا را پوشاندند. در مزارش موزه ساختند، بارگاهش آراستند، و نشانش عوض کردند. بر تربتش قرآن به زر نوشتند، و دستارپیچ و کلاه نمادین گذاشتند. سماع را به سالگشت غروب مولانا اجازه دادند، یک هفته. اما سماع‌خانه را بستند، و زمین ورزش را سماع‌خانه کردند. این چنین، رقص مردان خدا را ممر درآمد دولت بی‌خدا ساختند تا سماع‌نمایشی باشد بی‌جلوه و شور. نمی‌از آن دریای حال، خیالی خام از آن شوق خیال.»

در ادامه به سالن سماع گام می‌گذاریم و شاهد رقص عشق رقصندگان عاشق می‌شویم. دریغ از توضیحی هر اندازه کوچک در باره چند و چون مراسم، با تغییر دلخواه موسیقی که از آن نه همچون بخش قابل توجه یک رخداد مستند، که چون عاملی تزئینی سود جسته شده است.

رومی شاعر قلب (۱۹۹۸)، ساخته هایدن ریس

فیلم با چرخیدن شروع می‌شود. چرخیدن مردی در کسوت روحانی. در حالی که دستش را حائل

ستونی کرده است، گرد آن می چرخد. نما به تدریج کمی بازتر شده و جزئیات فضای بیشتری را آشکار می‌سازد. تصویر تاریک شده و بر پس زمینه ای از سیاهی، عنوان فیلم به فارسی نوشته می‌شود: **مولانا رومی**، و سپس عنوان اصلی فیلم به انگلیسی ظاهر می‌شود: رومی شاعر قلب. هایدن ریس می‌کوشد در این فیلم به بخشی از روح آموزه‌ها و نگرش مولانا نزدیک شده و آن را به زبان حس و تصویر و با چاشنی نوعی نمادگرایی بیان کند. از این رو جنبش را در محور فیلم خود قرار می‌دهد. در آغاز و پس از عنوان‌بندی با تصویر چشمه بزرگی روبه‌رو هستیم که مدام جریان آب ورودی - غلغل آب - همواره بر سطح آب امواجی را منتشر می‌سازد. گلی باطراوت و به رنگ ارغوانی بر سطح آب شناور است. ظاهراً گل بی حرکت است، لیکن در نگاهی دقیق‌تر، جنبش خفیف گل، که در اثر انتقال جنبش آب به آن، گل را به تکان‌های خفیف واداشته است دیده می‌شود. در پایان یک‌بار دیگر همین نما تکرار می‌شود؛ با این تفاوت که پس از مکثی نسبتاً طولانی، رنگ از آب حذف شده و تصویر آن به صورت سیاه و سفید در می‌آید. لیکن گل همچنان رنگ و درخشش و طراوت خود را حفظ کرده است. لحظه‌ای بعد گل به حرکت افتاده و از کادر خارج می‌شود. در تصویر منبع غلغل چشمه دیده نمی‌شود، همچون نقش و حضور خداوند که ظاهراً دیده نمی‌شود. لیکن مگر نه از طریق جنبش گل و موج‌های پی‌درپی آب، حضور قدرتمند آن را در بی حضوری متوجه می‌شویم. تعبیری یا تأویلی که در قیاس با روح اشعار مولانا دور از ذهن نمی‌نماید. در ادامه مرد عودنوازی را می‌بینیم که ظاهری سیه‌چرده دارد. زیر نوای نی به شمایل‌هایی از سیمای مولوی می‌رسیم، و راوی به اختصار از شرح حال او می‌گوید. از مهاجرت پدرش سلطان ولد که او را همراه خانواده‌اش به سفری طولانی برد، و نهایتاً در قونیه ساکن کرد. شرح حمله مغول به کمک رشته تصاویری برگرفته از یک پرده نقاشی مینیاتوری تصویر شده است. ادامه تصاویر که حاکی از مرحله استادی و تشرع مولانا است نیز به کمک مینیاتور ترسیم شده است. از این به بعد چهره‌های سرشناس حوزه ادبیات، عرفان و نشر، در باره اندیشه و اشعار مولانا، سخن می‌گویند. این چهره‌ها عبارتند از: هوستن اسمیت^۸ (نویسنده)، مایکل مید^۹ (نویسنده)، روبرت بلی^{۱۰} (شاعر و مترجم)، سیمون فانتال^{۱۱} (ناشر)، کولمن بارکس^{۱۲} (مترجم اشعار مولانا در آمریکا)، شیخ جلال‌الدین لُراس^{۱۳}، دیپاک چوپرا^{۱۴} (عرفان‌شناس معروف هندی)، و خانم زهرا اقبال‌محبوب^{۱۵} (استاد زبان فارسی). لیکن آنچه وزن بیشتری به فیلم بخشیده است، حضور گرم و پر اشتیاق کولمن بارکس است که گاه و بی‌گاه با موسیقی یا بدون موسیقی به قرائت ترجمانی از اشعار مولانا پرداخته و یا در باره او سخن می‌گوید. او را غالباً همراه یک خواننده و نوازنده پاکستانی، و یا مرد سیه‌چرده‌ای که عود می‌نواخت می‌بینیم.

«فیلم متکی به حضور، روایت و تفسیر مایکل [کولمن] بارکس، دوستدار دیرین و

مترجم اشعار مولوی در آمریکاست. [...] و با صدای دیراوینگر، تماشاگر عام را به فضا

و فلسفه شعر مولوی پیوند می‌دهد. هم بارکس و هم فیلم، فلسفه و شعر مولوی را ساده می‌کنند؛ و در دسترس مخاطب دنیای امروز قرار می‌دهند. رابطه‌ای که برای ما غریب و قطعاً آموزنده خواهد بود. ترجمه بارکس از مولوی ترجمه آزاد است، و او خود در جایی از فیلم می‌گوید: سعی کردم تصور کنم که امروزه چنین شعری چگونه نوشته می‌شد. زبان فارسی زبان مولوی و مولوی شناسان ایرانی جایی در فیلم ندارند. فقط در لحظاتی کوتاه، خانم زهرا اقبال محجوب مدرس زبان فارسی، ابیاتی از اصل اشعار مولوی را می‌خواند.^{۱۶}

هایدن ریس کارگردان فیلم می‌کوشد با استفاده از بیانی تصویری راهی به تخیل شاعرانه و ناب مولانا باز کرده، و از این طریق حس و حال ویژه آن را، همراه وجه اطلاعاتی فیلم به بیننده غیرفارسی‌زبان منتقل کند. به عنوان نمونه گه‌گاه بر امواج دریا تأکید می‌ورزد. موجی که خود وابسته به دریاست، دریایی که ظاهراً زیر کف‌های موج پوشیده است، لیکن اگر دریایی نباشد موجی نخواهد بود. به عبارتی دیگر از رابطه بین بود و نمود در اشعار مولانا نمادی به دست می‌دهد. در یکی دیگر از صحنه‌های فیلم پس از مکث روی امواج کف‌آلود دریا، وقتی امواج عقب نشستند، خیل ماهیانی را می‌بینیم که از اصل خویش دور افتاده‌اند و تا آمدن موج بعدی با نیستی دست و پنجه نرم می‌کنند. همین معنا را با ترکیب دیگری می‌بینیم. در صحنه‌ای از فیلم خانم زهرا اقبال محجوب برای یکی از شاگردانش خانم حسینا شرجان^{۱۷} در دامان طبیعت و به زبان فارسی طرز خواندن درست شعر مولانا را آموزش می‌دهد. این صحنه از آسمان، و با یک آبی خوشرنگ، و ابرهای سفید، شروع می‌شود. خانم اقبال محجوب با تأکید می‌گوید «بشنو این نی چون حکایت می‌کند، از جدایی‌ها شکایت می‌کند.» روی این گفت‌وگو دوربین به آرامی از آسمان پایین آمده و آنها را گرم بحث و اشتیاق شعر مولانا نشان می‌دهد. هبوط آدم مگر آغاز این جداافتادگی نبود؟

به هر تقدیر رومی شاعر قلب، مستندی است که از حد و اندازه‌های یک مستند اطلاعاتی فراتر رفته، علاوه بر تلاش جهت معرفی درست مولانا و شعر او، می‌کوشد جان‌های صادق، عاشق و پاک سراسر جهان را با وی پیوند زند.

تساهل (۱۹۹۵) / فنی گرگیکر

تساهل بر خلاف فیلم رومی شاعر قلب، که به موازات اهدافی آموزشی، از رویکردی حسی و شاعرانه نیز برخوردار است، یک‌سره در چارچوب اطلاع‌رسانی باقی می‌ماند. همه چیز در خدمت سندآوری، شناخت و معرفی مولاناست، از زندگی و سلوک مولانا گرفته تا ویژگی‌های معماری مزار وی، و بسیاری اطلاعات دیگر. فیلم که با رقص سماع آغاز می‌شود، از همان آغاز به قصد

نمایش زمینه‌ای سیادت‌طلبی نوع بشر، از تاریخ جهان مدد می‌گیرد. به این صورت که ابتدا با تصاویری از طبیعت، مانند افتادن برگ زردشده‌ای از درخت، باز شدن تعداد زیادی غنچه، ریزش باران، عنکبوتی که تار بسیار زیبا تنیده است، کهکشان‌ها و غیره با نمایش نخستین انفجار، از شکل‌گیری حیات در کره زمین سخن گفته و سپس به حضور قدرت طلب و سلطه‌جوی انسان اشاره می‌کند. در ادامه و روی تصویر کره زمین قارچ اتمی هیروشیما، ظهور هیتلر، لوله توپی که برای شلیک بالا می‌آید، ویرانی حاصل از جنگ، تلنبار شده جنازه‌ها در یکی از اردوگاه‌های کار اجباری آلمان نازی، و نماهای دیگری از این قبیل تا ظهور مولانا می‌پردازد. در ادامه با استفاده از پرده‌های مینیاتور، و اجزای بناهای مختلف معماری اسلامی، به بیان شرح حال مولانا می‌پردازد. در ادامه همانند رسم متداول فیلم‌هایی از این دست، شخصیت‌های مهمی چون سید حسن نصر، فرانسیس لاماند^{۱۸}، طلعت هالمن^{۱۹}، و... در فیلم ظاهر شده و هر یک از منظر خود بر مولانا پرتوی می‌افکنند. فیلم در ادامه گفت‌وگوها به معرفی فضای بیرونی و درونی موزه مولانا پرداخته و مزارهای افراد خانواده و سایر نزدیکان و دوستان او را به تصویر می‌کشد. در بخش دیگر فیلم، از تأثیر مولانا بر هنرمندانی در زمینه موسیقی، نگارگری، خطاطی، باله، سخن می‌رود. در بخش پایانی فیلم نیز به تالار سماع رفته و شاهد برگزاری مراسم سماع با آیین ویژه هستیم. آیینی که با احترام پیر دراویش و رخصت‌طلبی از او آغاز شده و با حرکات موزون و مرحله‌بندی شده دست و پا در لحظات نخست ادامه می‌یابد. در پایان نیز تصویر عمومی سماع‌گران به تصویر یکی از دراویش از دید بالا^{۲۰} قطع می‌شود. و پس از لحظاتی تصویر او با دایره‌ای که دامنه ردای سپیدش در حین چرخ ایجاد کرده در گردی دایره زمین حل می‌شود.

لازم به یادآوری است که ونساردگریو^{۲۱}، بازیگر انگلیسی مدافع فعال حقوق فلسطینیان، روایت این مستند را به عهده داشته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها:

1- Rumi, Poet of the Heart

2- Haydn Reiss

3- Tolerance

4- Feni Gergeeker

۵- به عنوان نمونه می‌توان به خرقه سیاهی که سماع‌گران روی لباس سفید سماع می‌پوشند، و نماد آلودگی است، اشاره کرد. سماع‌گر در آغاز سماع، با بیرون آوردن خرقه می‌کوشد آلودگی‌های زندگی را از خود دور کرده و از هر نظر خود را برای نزدیکی به خداوند آماده سازد. مورد

دیگر، وضعیت کف دست هاست که یکی رو به آسمان و دیگری رو به زمین است. که بر گرفتن نعمات و رحمت از آسمان و بخشیدن آن به زمین یا زمینیان دلالت دارد.

۶- «چون شمس به مجلس مولانا وارد شد، او را در کنار حوضی یافت. وقتی در بازه کتاب‌هایی چند که پیرامون او بود، از وی سؤال کرد، مولانا پاسخ داد که اینها علم قال است، تو را با آنها چه کار؟ شمس دست فرا برد، و آن کتاب‌ها را برداشت، و یک یک به آب انداخت. لحظه‌ای بعد در مقابل اعتراض و پرخاش مولانا، آنها را هم چنان یک یک از آب برآورد. کتاب‌ها تر نبود، و از آب آسبیدی به آنها نرسیده بود. چون مولانا با حیرت از وی پرسید این چه سر است؟ پاسخ داد این ذوق و حال است، تو را از آن چه خبر؟»

به نقل از زرین کوب دکتر عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، انتشارات علمی، چاپ چهاردهم ۱۳۷۹، ص ۱۱۱

۷- استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر در این مورد می‌نویسد:

«به روایت احمد افلاکی، و به اتفاق تذکره نویسان، بهاء‌ولد به واسطه رنجش خاطر خوارزمشاه در بلخ مجال قرار ندید، و ناچار هجرت اختیار کرد، و گویند سبب عمده در وحشت خوارزمشاه آن بود که بهاء‌ولد بر سر منبر به حکماء و فلاسفه بد می‌گفت، و آنان را مبتدع می‌خواند. و بر فخررازی که استاد خوارزمشاه و سرآمد و امام حکمای عهد بود، این معانی گران می‌آمد، و خوارزمشاه را به دشمنی بهاء‌ولد بر می‌انگیخت تا میان این دو، اسباب وحشت قائم گشت، و بهاء‌ولد تن به جلاء وطن در داد. سوگند یاد کرد که تا محمد خوارزمشاه بر تخت جهان بانی نشسته است، به شهر خویش باز نگردد.»

فروزان‌فر بدیع‌الزمان، شرح حال مولوی. کلیات شمس تبریزی، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزان‌فر، چاپ دهم، ۱۳۶۳، انتشارات امیرکبیر، تهران، ص ۲۹

8- Huston Smith

9- Michael Mead

10- Robert Bly

11- Simone Fattal

12- Coleman Barks

13- Sheikh Jelaluddin Loras

14- Deepak Chopra

15- Zahra Eghbal Mahdjoub

۱۶- کلاتری پیروز، رومی شاعر قلب، کتابچه هفته سینمای مستند، انجمن مستندسازان سینمای ایران، ص ۳۴

17- Hassina Sherjan

18- Francis Lamand

19- Talat Halman

20- High angle

21- Vanessa Redgrave



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی